

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد یکی از شرایطی را که مرحوم شیخ که آخرین شرط ایشان است در باب عقد معتبر دانستند بقای اهلیت کل من الموجب و القابل در زمان دیگری، فرض کلام را تصور بکنید که ابتدائاً بحث سر چیست تا معلوم بشود. فرض کنید شخصی می خواهد خانه بخرد با مالک خانه به توافق رسیدند که خانه را صد میلیون از ایشان بخرد فرض کنید و مالک گفت که بعثتک، خانه را به شما فروختم به صد میلیون، طرف هم نشسته، قابل نشسته لکن بعد از گفتن این کلام حالت اغما و حالت بیهوشی به مالک دست داد، مشتری هم گفت قبول کردم این را، پس صدور ایجاب در حال صلاحیت بود لکن صدور قبول در وقتی بود که خود قابلیت صلاحیت دارد اما موجب صلاحیت ندارد، عکسش هم می شود، توافق بستند آمدند که صیغه عقد را جاری بکنند آن قابل خوابش برد، گیج شد، یا اغما به او دست داد یا بیهوشی، گاهی بعضی حالات بیهوشی چند ثانیه ای به آن دست داد، این هم ترسید که این بمیرد، گفت خانه را به تو فروختم به همان صد میلیون، بعد ایشان به هوش آمد، در حین ایجاب بیهوش بود، بعد به هوش آمد گفت قبول کردم، به او گفتند این خانه گفت قبول کردم، آیا این عقد درست است یا نه؟ پس نکته ای که مشکل دارد کل من الايجاب و القبول با اهلیت صادر شده لکن در حال ایجاب، قابل اهلیت نداشته یا در حال قبول، موجب اهلیت نداشته، سوالی که هست این است، مرحوم شیخ فرمودند باید اهلیت باشد و اگر در حین قبول اهلیت موجب از بین رفت یا عکس این درست نیست.

بعد مرحوم شیخ یک عبارتی دارد که ما باید دیروز توضیح می دادیم حالا دیگه حالا به ذهنم آمد که امروز عرض کردم چون عبارت شیخ را خواندیم.

فوجه الاعتبار، نکته ای که سبب شده، وجه، یعنی دلیل، برهان به قول امروزی ها، دلیل این مطلب که باید اهلیت در هر دو باشد عدم تحقق معنی المعاقدة و المعاهدة حیثی، معنای معاقده و معاهده پیدا نشده، تعبیری که ایشان دارد تعبیر معاقده و معاهده است.

عرض کنم که بعضی از آقایان که حاشیه نوشتند و شرح دادند تعاهد گرفتند و تعاهد، نه معاهده، به جای معاهده تعاهد گرفتند، حالا آیا این دو تا تعبیر فرق می کند؟ دقت بکنید، آیا ما دنبال معنای معاهده هستیم یا دنبال معنای تعاهد هستیم؟ من فکر می کنم، احتمال می دهم، به هر حال احتمال است، آن آقایانی که تعبیر به تعاهد کردند شیخ تعبیر به معاهده کرده، آنهایی که تعبیر به تعاهد کردند یا تعاهد در مقابل معاهده، شاید نکته دقیق تر در ذهنشان بوده.

پرسش: چون در یک زمان انجام می شده

آیت الله مددی: آهان.

ببینید حالا این نکته را چون من سابقا هم چند بار توضیحش دادم این بحثی شده که فعل از یک طرف که صادر می شود خب یک جور، مثلا ضرب زید عمروا، اگر فعل از دو طرف صادر شده، اگر مترتا باشد یعنی این انجام داده بعد آن، بعد این، این طوری، این را عاداتا باب مفاعله می برند. این جا یک بحثی شده که آیا باب مفاعله دائما به این معناست یا نه؟ و اصولا یک بحث کلی کردند که این هیئت ثلاثی مزید فیه در این هیئت آیا فقط یک معناست یا چند معنا؟ بعضی ها سعی کردند برای این هیئات باب مفاعله، باب تفاعل، باب افعال فقط یک معنا پیدا بکنند جامع بین آنها و عرض کردیم انصافا در محل خودش در بحث لا ضرر است که شواهد نشان نمی دهد. این که در کافی ابن حجب آمده و بعد در شرحش مرحوم نجم الائمه رضی و دیگران برای این ابواب، برای این هیئات معانی مختلف آوردند، حق همین است، بعید است که یک معنای واحد بتوانیم استنباط بکنیم مثلا باب مفاعله را بگوییم یک معنا دارد، چون توضیحات این ها گذشت من دیگه نمی خواهم تکرار بکنم و مثلا ممکن است مضاره، ضرر از دو طرف نباشد، نکته دیگری دارد، ضاره نکته دیگری دارد، غیر از این نکته ای که باید طرفین باشد. حالا آن بحث هایش بحث های لغوی است که یک مقدارش را در لا ضرر انجام دادیم دیگه تکرارش هم محلی ندارد.

پس اگر مثلا زید در صورت عمرو زد، عمرو هم در پهلوی او زد، باز آن در شکمش زد و این طوری، این را مضاربه می گویند اما اگر فرض کردیم در حال واحد مثلا زید با دستش به صورت عمرو می زند و عمرو هم در همان حال با مشت به شکم زید می زند، این

ضرب در آن واحد از دو طرف محقق می شود، این را اصطلاحاً باب تفاعل بکار می برند، دقت فرمودید؟ ما در باب مثل بیع و اینها سه تا عنوان می شود فرض بکنیم، خوب دقت بکنید! چون می خواهیم این را بعداً زیربنای کل بحث قرار بدهیم:

۱. عقد، بگوییم ما عقد می خواهیم، ایشان دارد فوجه الاعتبار، این وجه اعتبار، وجه یعنی سبب، برهان، دلیل، دلیل این که این قید

معتبر است، این نکته معتبر است این است، دلیلش عدم تحقق معنی المعاقده

ما بگوییم سه تا احتمال در این جا داده می شود، این احتمالاتی که در کلمات هست:

۱. این که ما دنبال عقد باشیم، اوفوا بالعقد عقد آمده و قائل بشویم که اصولاً عقد یک معنای وحدانی است که بین دو طرفین

قرارداد می شود مثلاً قرار گذاشت که خانه را به صد تومان بفروشد، این مقدار در عقد کافی است. حالا در مقام ابراز مخصوصاً

آقایانی که انشاء را ابراز می دانند، این آقا گفت بعثک خانه را فروختم، واجد شرایط بود، در وقت قبول هم آن آقا گفت قبلت،

آن هم واجد شرایط بود، آن عقد و قرارداد هم که قبلاً بسته شده بود لذا این شبهه را ایجاد می کند که در این جا این را بگوییم

درست است ولو موجب از صلاحیت عقد خارج شده، از اهلیت خارج شده، ما عقد را همان معنای وحدانی که قائم بین دو طرف

است این را ابراز می دانیم، ابرازش یکی در یک زمان شد و یکی در زمانی شد که طرف مقابل صلاحیت ندارد، این نمی تواند

تاثیر بکند، این وجه این که این شرط معتبر است.

۲. ما معنای معاقده را می خواهیم، معنای معاقده را این جور معنا بکنیم، یک کسی گره بزند باز دیگری گره بزند، اگر این جوری

معنا بکنیم این جا هم احتمال دارد معنای معاقده متحقق بشود چون اولی موجب می گوید فروختم، بعد هم قابل صلاحیت دارد

می گوید خریدم، دیگه لازم نیست موجب در آن حالت باشد، در اهلیت باشد چون معاقده عبارت از این است یک ضرب این

می زند و یک ضرب بعد آن می زند که معنای مضاربه باشد

۳. اما اینهایی که گفتند تعاقد، شاید نکته شان این بوده، روشن شد؟ آنهایی که گفتند ما در باب عقد، در باب معاملات تعاقد می

خواهیم یعنی این حالت را ملاحظه کرده که این دو طرف، این گره را بزنند. دو طرف اما چون مسئله تدریجی الحصول است

زمان پیدا شده اما این حالت باید باشد لذا وقتی که موجب می گوید فروختم قابل باید اهلیت داشته باشد، قابل بگوید قبلت

موجب باید اهلیت، روشن شد؟ من دیدم بعضی از آقایان، من خیال می کردم شیخ هم همین تعبیر را دارد حالا نگاه کردم دیدم

نه، بعضی از آقایان عنوان تعاقد را گرفتند به جای عقد.

پس ما سه تا عنوان پیدا کردیم: عقد، معاقد و تعاقد، اگر اعتبار به تعاقد باشد تعاقد مقتضایش این است. اما راهی که خود ما رفتیم ما

گفتیم میثاق غلیظ و توضیح دادیم که در میثاق غلیظ این مطلب خوابیده، هم لحاظ می شود آن حالاتی که مودی می شود به میثاق

غلیظ، آنی که میثاق غلیظ را ایجاد می کند و هم عوارضی که بعد از میثاق غلیظ می آید که چون میثاق غلیظ است پاره نمی شود.

پرسش: الان سه تا داخل میثاق هست؟ هم عقد است و هم معاقد و هم تعاقد

آیت الله مددی: بله، هر سه تا داخل میثاق غلیظ، نه میثاق عادی.

این که میثاق غلیظ گفته این باید کاملاً مستحکم باشد، اگر ما این جور معنا کردیم انصافاً این اعتبار هم در می آید یعنی اگر طرف بی

حال است ولو عقد را خواند لکن این میثاق غلیظ است یعنی میثاق عادی نیست، یک معاقد و یک تعاقد است که باید به شدت

بسته بشود، اگر می خواهد مراعات این شدت بشود این نکات هست، تنجیز باشد، موالات باشد، فلان باشد، تطابق بین ایجاب و قبول و

بقای اهلیت باشد، این هم راه چهارم.

پس ما یا از راه عقد وارد می شویم یا از راه معاقد وارد می شویم که ظاهر عبارت شیخ است، یا از راه تعاقد وارد می شویم چون

ممکن است شما بگویید ما دلیل نداریم که، این که می گوید فوجه الاعتبار عدم صدق معنی المعاقدۃ یا تعاقد، ما دنبال معاقد و تعاقد

نیستیم، ما دنبال عقدیم، اوفوا بالعقود عقد و عقد صدق می کند، دقت کردید؟ این که می گویم معنای معاقد و تعاقد این است غیر از

این که ما این معنا را بیان می کنیم باید ببینیم دنبال چه چیزی هستیم، آن می گوید ما عنوان تعاقد نداریم، عنوان معاقد داریم، عنوان

عقد داریم، اوفوا بالعقود و عقد هم صدق می کند. مخصوصاً این افراد که قائل هستند این که انشاء ابراز اعتبار است، همان اعتبار نفسانی

عقد است، دقت کردید؟ این راجع به مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند. انصافاً اگر تعاقد می گفت بهتر از معاقد بود.

پرسش: ببینید دو تا تملیک داشتیم و دو تا تملک یعنی این دو تا تملیک و دو تا تملک همزمان انجام می شود؟

آیت الله مددی: یعنی باید یک جوری باشد که کاملاً همزمان باشد یعنی باید متصل به هم باشند.

پرسش: اولی یکی تملیک می کند.

آیت الله مددی: و تملک، دومی هم تملیک.

این دو تا تملیک و تملک باید در یک جوری فرض بکنیم کانما در یک زمان واحد است، اگر این خارج شد دیگه در زمان واحد نمی شود، اگر تعاهد و تعاهد را مثل تضارب، هم این در صورت آن یک مشت می زند و هم او در شکم این می زند، این حالت را می خواهیم حکایت بکنیم.

پرسش: فکر نمی کنم در عقد این جوری باشد

آیت الله مددی: خب شما به مطلب من برگشتید، اگر بگوئیم اعتبار به عقد است و عقد را هم همان اعتبار نفسانی بدانیم بله این بعید است چون با هم قرار گذاشتند که خانه را به صد میلیون بفروشند، این تمام شد دیگه، دارد ابراز می کند، این چیزی که هست ابراز است، مهم نیست که ابراز واجد اهلیت باشد یا نباشد. روشن شد؟

اما اگر گفتیم نه این تعاهد است، تعاهد است، یعنی باید همزمان این دو تا با هم متحقق باشند، اگر می خواهد تعاهد یعنی همزمانی را نگاه می کنید در عین حالی که تملیک و تملک است آن هم تملیک و تملک است، این اقتضا می کند که اهلیت محفوظ بماند، اگر مرحوم شیخ تعاهد تعبیر می کرد که دیدم بعضی از حواشی کتاب تعبیر به تعاهد کردند تعاهد اگر باشد روشن است، معاهده و عقد نه، میثاق غلیظ را هم که بنده عرض کردم ظاهراً آن هم روشن است.

پرسش: هر سه تا در آن داخل است، هم عقد و هم معاهده و هم تعاهد

آیت الله مددی: یعنی این حالت را چون این غلیظ بودن یک نکته زائدی است، این نکته زائد به این محقق می شود.

بعد عرض کردیم مرحوم شیخ یک مطلبی را فرمودند اشکال کردند که اگر قبول باید واجد باشد چطور شد که اگر موصی له بعد از موت قبول می کند؟ حتی بنا بر این که مشهور هم شاید قائل باشند با فاصله بعد از موت قبول می کند، لازم نیست به مجرد فوت باشد مثلاً اگر گفت من فوت کردم و از دنیا رفتم این فرش را به زید بدهید و به زید گفتم که ایشان گفته این فرش را به زید بدهید، گفت من یک فکری می کنم و بعد از دو روز قبول کرد، گفتند اشکال ندارد. خب پس چطور می شود؟ اولاً طرف مرده، اولاً خود وصیت ممکن است ده سال قبل شده، بعد از ده سال مُرده، بعد از مدتی هم ایشان قبول کرده پس این قبول می شود در وقتی واقع بشود که طرف اهلیت ندارد، این اشکال شیخ است

و اما صحه القبول من الموصی له بعد موت الموصی

ایشان فرض بعد موت الموصی کرده لکن عرض کردم یک فرع دیگر، نه فقط بعد موت الموصی، بعد موت الموصی به زمانی، دقت کردید؟ ایشان فعلاً بعد فوت الموصی فرض کردند.

فهو شرطٌ حقیقتاً لا رکنٌ

یعنی ما با شواهدی که مراجعه می کنیم می فهمیم که این شرط تملک آن است نه این که واقعا رکن باشد، نه این که قبول آن رکن باشد.

فإن حقیقه الوصیه الایضاء

که دیروز توضیح دادیم وصیت حقیقتاً به معنای ایضاء است، شبیه ایقاع است، حقیقتاً به معنای تملیک است و لذا لو مات قبل القبول قام وارثه مقامه ولو ردّ جاز له القبول بعد ذلک، موصی له، لو ردّ الموصی له، گفتند فلانی وصیت کرده فرش مال شماست، گفته قبول ندارم، نمی خواهم. بعد هنوز طرف زنده است گفت آقا قبول کردم، درست است، پس معلوم می شود که اصلاً وصیت یک حالت خاصی دارد، البته این مطلبی که ایشان فرمودند این که آیا رکن است یا نه؟ خب این جا به شیخ اشکال کردند که خلاف ظواهر عبارات است، البته همین طوری است که گفته شده یعنی انصافاً در عبارات اصحاب آمده که وصیه عقد تملیک عینٍ أو منفعة، حالاً تبرعاً بعد الموت،

این را آوردند و یحتاج إلی ایجاب و قبول، این در عباراتشان هست، من برای این که یک مقدار بعضی نکات هم روشن بشود و این فرعی را هم که مرحوم شیخ فرمودند و اشاره کردند لو مات موصی له قبل از موت موصی ینتقل الامر إلی وارثه، عرض کنم که از این کتاب مرحوم جواهر این را یک مقداریش را می خوانیم چون بحثش طولانی است، تصادفا عرض کردم دیروز این قسمت جواهر که جلد ۲۸ دست من است.

پرسش: حضرت استاد این وصیت هم حتما باید تملیکی باشد؟

آیت الله مددی: نه وصیت تملیک نمی خواهد، بلا اشکال.

ببینید در کتاب شرائع دارد و همین مطلب در کتب اصحاب مشهور است، تملیک عین أو منفعة بعد الوفاء و تفتقر إلی ایجاب و قبول. احتیاج به ایجاب و قبول دارد، دیگه یک مقداری ایشان شرح می دهد، ایشان از بعضی از معاصرین نقل می کند که بعضی ها در این اشکال کردند که قبول بخواهد، بعد ایشان خیلی اسم این بعضی معاصرین را نبرده اما چند جا با ایشان چیز می کند و متعرض این بحث می شود، مفصل است، طبعا بحث ما در وصیت نیست و انصافا اجمالا وصیت دارای خصائصی است که نه در وقف هست، نه در هبه هست، نه در بیع هست، یک جور خاصی است، یک ترتیب خاصی دارد و انصافا اثبات بعضی خصوصیاتش هم باید با شواهد خارجی باشد.

بعد دنبال بحثی که می آید آنی که مرحوم شیخ فرموده من دنبال آن قسمت هستم.

یکی مسئله این که رد اگر بعد از قبول باشد، خب این مسلم است و فرمولش هم این جا هست، آقایان نوشتند، و إن رد بعد الموت و قبل القبول بطلت و کذا لو رد بعد القبض و قبل القبول، حالا این فروعش را در این جا دارد. بعد متعرض دو تا فرع شده، یکی مسئله موت است که این خب یک مقداری مشکل است، در متن شرایع این طور است: و لو مات قبل القبول قام وارثه مقامه فی قبول الوصیه، این همینی است که شیخ رحمه الله استشهاد به آن کردند برای این که وصیت احتیاج به ایجاب و قبول ندارد چون اگر موصی له فوت کرد باید بگوید باطل می شود.

پرسش: یعنی ایقاع است؟

آیت الله مددی: نه، تملیک می داند، شبیه عقد بودن نکاح، البته این طور گفته شده، این توجیه عبارت مرحوم شیخ است. من فکر می کنم شبیه حقیقت وصیت هی الایضاء، ایشان شبیه ایقاعش می داند، دو تا شاهد ایشان نقل می کند، شواهد دیگه هم دارد، نمی دانم چرا ایشان نقل نمی کند، مثلاً از شواهد دیگرش این است که اگر وصیت کرد برای یک عنوان یا جهت، مثلاً وصیت کرد به قول آقایان برای اشخاص حقوقی، آن وصیت دیگه قبول نمی خواهد، مثلاً اگر گفت من مردم این فرش را به مسجد می دهد، این قبول نمی خواهد، نمی خواهد حاکم شرع هم قبول بکند یا اگر من مردم این کتابخانه را برای فضلا قرار بدهیم، این قبول نمی خواهد، گفته شده ضعیفاً که حاکم قبول بکند اما نمی خواهد یعنی شیخ رحمه الله دو تا نکته آورده برای این که وصیت عقد مصطلح نیست، قبول رکن نیست، یکی لو مات الموصی له، یکی هم مسئله لو رد و بعدش قبل است، این دو تا و موارد دیگه را هم می شود نقل کرد، انصاف قصه هم من فکر می کنم حق با شیخ باشد و آن نکته اصلی را هم ایشان ایضاء گرفته، یک نوع چیز خاصی است، یک نوع تملیک خاصی است، این که عقد هم باشد یفتقر إلی ایجاب و قبول انصافاً مشکل است.

پرسش: نقیضین است، یا عقد است یا ایقاع است

آیت الله مددی: یعنی این به اصطلاح معروف جنبه ایقاعی دارد، مثل وقف، وقف هم ایقاع است، از ملک خودش خارج می کند در عام قرار می دهد اما این باز با وقف هم فرق می کند، با هبه هم فرق می کند، چون قرار داده تملیک را برای بعد از موت خودش از این جهت و چون موصی له دارد، طرف مقابل دارد یک حالت بین بین پیدا کرده لذا مثل همین مهر در باب عقد نکاح، عرض کردیم می گوید زوجتک نفسی به این مبلغ، به ده میلیون تومان، خب مهر رکن نیست، رکن عقد نیست اما شرط هست، دیروز و پریروز هم عرض کردم آن روایتی که می گوید لابد من شرط معلوم إلی اجل معلوم، شرط یعنی مهر، در متعه، در روایت متعه، مهر باید معلوم باشد.

پس در این جا در حقیقت وصیت این قبول موصی له، آن وقت قبول دارد و قبض دارد و رد دارد و بعد از موت و قبل از موت، خیلی فروع دارد، وقتی انسان تامل می کند، البته بعضی فروعش را حسب القاعده گفتند و اختلاف هم در بعضی فروعش زیاد است، در بعضی

فروعش نه، حالا من فرع اولی را که مرحوم شیخ گفتند فرع اول را بگویم، فروع دیگر را هم ایشان می توانستند بیاورند اما ایشان فرع اول است. اگر واقعا قبول باشد خب مات موصی له، باید بگویم وصیت باطل شد اما فتوای اصحاب این است که قام وارثه مقامه.

بعد ایشان همان طور که من به شما در بحث اول راجع به اجماع عرض کردم بعد ایشان می گوید علی المشهور بین الاصحاب نقلا و تحصیلا بل عن كشف الرموز مال فاضل آبی، شاگرد محقق حلی، أنه هو الذی انعقد علیه العمل بل لا خلاف محقق أجده فيه فی الثانی و إن حُكي بل و فی الاول و إن حُكي عن ابي علی البطلان فيه و مطلقا و ربّما مال إليه بعض المتأخرين لكنه فی غیر محله، بعد رد می کند لکن خلاف هست یعنی این که ایشان می گوید اجماع اما به هر حال انصافا هم این مطلب ثابت است، اگر واقعا موصی له قبل از موت موصی بمیرد ظاهرا وصیت درست است و باطل نیست و وارثش انجام می گیرد و این دلیلش هم عده ای از روایات است.

چون من در بحث اول اصول الجمع مهما امکن متعرض شدیم اینجا اصحاب ما بین این دو تا روایت جمع کردند، می خواهم این توضیح را همین جا هم، عرض کردم که شاید در بحث بعدی مثالش را بخوانیم.

ببینید ایشان می گوید و لما رواه المحدثون الثلاثة بطرق صحيح و حسن، حسن به خاطر وجود علی ابن ابراهیم، کالصحيح، حالا حسن کالصحيح یا صحيح محصل یا مصحح مثلا، عن محمد ابن قيس، حالا ما نمی خواهیم شرح جواهر را بدهیم اما حالا چون ایشان آوردند عرض می کنیم، در این صفحه ۲۵۹ جلد ۲۸ الثقة علی الظاهر لقرينة رواية عاصم ابن حميد عنه، و كونه الراوى لقضايا اميرالمومنين عليه السلام عن ابي جعفر التي هذه منها، از قضایای امیرالمومنین است. قال بعد ایشان ببینید یک کتابی به نام قضایا، کتاب محمد ابن قيس بين اصحاب مشهور بوده، در قرن سوم و چهارم از آن نقل کردند و مرحوم کلینی از آن نقل کرده، صدوق از آن نقل کرده، زیاد نقل کردند، بعدها شیخ طوسی. نجاشی در محمد ابن قيس چهار نفر را اسم می برد، محمد ابن قيس البجلي صاحب کتاب قضایا امیرالمومنین، این عبارت نجاشی را بخوانیم چون نمی دانیم این نجاشی را چطور چاپ کردند اینجا، این محمد ابن قيس بجلی صاحب این چون خیلی مهم است یعنی از بعد از نجاشی تا الان غالبا معلوم شد ما چهار تا محمد ابن قيس داریم که مرحوم شیخ، این جا صاحب

جواهر می خواسته بگوید این همان ثقه است که نجاشی گفته، محمد ابن قیس را بیاورید البجلی، له کتاب قضایا امیرالمومنین. عبارتش را بخوانید.

یکی از حضار: محمد ابن قیس ابونصر الاسدی، این را اول آورده که بعد له کتاب فی قضایا،

یکی از حضار: و لنا محمد ابن القیس البجلی

آیت الله مددی: آهان، این، محمد ابن القیس الاسدی؟ اولی

یکی از حضار: اولی این جوری است، ۸۸۰، محمد ابن قیس ابونصر الاسدی احد بنی نصر

آیت الله مددی: بنی نصیر ابن

یکی از حضار: نوشته وجه من وجوه العرب الکوفه و کان خصیص عمر ابن عبدالعزیز، ثم یزید ابن عبدالمک و کان احدهما إلى بلاد روم

و مسلمین، روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام و له کتاب فی قضایا امیرالمومنین علیه السلام و له کتاب آخر نوادر و لنا

محمد ابن القیس البجلی و له کتاب یساوی کتاب محمد ابن القیس الاسدی و لنا محمد ابن القیس الاسدی ابوعبدالله مولی لبنی نصر ایضا

و کان خصیصا ممدوحا و لنا محمد ابن القیس الاسدی ابواحمد ضعیف، روی عن ابی جعفر علیه السلام، اخبرنا محمد ابن جعفر قال حدثنا

آیت الله مددی: محمد ابن جعفر همین نحوی تمیمی است، این شاگرد ابن عقده است، این اگر طریق آمد من همیشه عرض کردم این

منحصر به نجاشی است، شیخ از ایشان نقل نمی کند، منحصر به نجاشی است، عن ابن عقده. وقتی از ابن عقده نقل کرد به کوفه رفته

یعنی نجاشی از بغداد به کوفه رفته.

یکی از حضار: سندش عن محمد ابن قیس، حدثنا احمد ابن محمد ابن سعید قال حدثنا جعفر ابن محمد ابن سعید، قال حدثنا نصر ابن

مظاهر، قال حدثنا یحیی ابن زکریا العلوی عن محمد ابن قیس. اینها همه در مدخل ۸۸۰ شماره خورده در این چاپ چون لنا داشته ولی

۸۸۱ محمد ابن قیس ابوعبدالله بجلی ثقة عین کوفی روی عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام له کتاب القضایا المعروف رواه عنه

عاصم ابن حمید و یوسف ابن عبید اخبرنا احمد قال حدثنا

آیت الله مددی: این با شیخ مشترک است، ابن عبدون دیگه. این از مشایخ بغداد است که شیخ هم از ایشان نقل می کند.

یکی از حضار: قال حدثنا علی ابن محمد قال حدثنا

آیت الله مددی: این ابوالحسن علی ابن محمد زبیر القریشی، ابن زبیر، ایشان از ابن فضال پسر نقل می کند، عن علی ابن حسن، این جا

هم بعدش علی ابن حسن است بعدش؟

یکی از حضار: قال حدثنا علی ابن الحسن الفضال عن عبدالرحمن ابن ابی نجران عن قاسم

آیت الله مددی: این روایت هم تصادفا در کافی عن عبدالرحمن ابن ابی نجران عن عاصم، تا این جا روشن شد؟

البته این نسخه ای که چاپ شده این طور است، به نظرم نسخه دیگری دارد درباره آن اسدی، محمد ابن قیس اسدی، له کتاب فیہ قضایا،

اینجا فی قضایا نوشته

یکی از حضار: ببینید شیخ هم دارد له کتاب فیہ ندارد،

آیت الله مددی: شیخ چه چیزی دارد؟

یکی از حضار: شیخ همین له دارد، له کتاب قضایا امیرالمومنین علیه السلام.

آیت الله مددی: نه آن محمد ابن قیس بجلی است، اسدی را که ندارد؟

یکی از حضار: نه

آیت الله مددی: ایشان فقط محمد ابن قیس بجلی را دارد، محمد ابن قیس بجلی صاحب کتاب قضایا امیرالمومنین است، به تعبیر نجاشی

المعروف. آن محمد ابن قیس اسدی نوشته له کتاب فی قضایا، این را که نجاشی نوشته

یکی از حضار: ببینید حضرت استاد، وسط همین جا هم دارد و لنا محمد ابن قیس البجلی

آیت الله مددی: بعد این را توضیح داده، این شماره ۸۸۱، شماره بعدی، این را توضیح داده.

یعنی بعبارة اخرى نجاشی عقد باب برای آن اسدی کرده، کان خصیصا بعمر ابن عبدالعزیز، اولا خصیص که حالا به جای خودش، و اهل سنت این اصلا سنی است از ما نیست، کان قاص عمر ابن عبدالعزیز، اهل سنت نوشتند، این ندیم و منادم عمر ابن عبدالعزیز بوده، چون پادشاهان قدیم و حکام غالبا افرادشان هم برایشان تاریخ گذشتگان می گفتند، پادشاه این طور بود . .

پرسش: این کتاب قضایا همین بود که بعد به اهل بیت عرضه شد و بعضی را قبول کردند؟

آیت الله مددی: نه این مال این نیست، این اصل عبارت نجاشی به نظرم حالا، چون اینجا نسخ ندارد.

یکی از حضار: این کتاب علی که می گفت

آیت الله مددی: آن دومی است، بجلی است، این اسدی اصلا ربط ندارد، این کان قاص عمر ابن عبدالعزیز، اصلا اهل سنت هم دارند، همین سنت هم پیش اهل سنت موجود است، البته این سند را نجاشی یکمی خراب کرده،

پرسش: چرا خراب کرده؟

آیت الله مددی: دیگه مال اهل سنت است خراب شده، این که خراب کرده من که مسئول نیستم

پرسش: نه علتش را می پرسم

آیت الله مددی: ایشان ترجمه را قرار داده برای محمد ابن قیس اسدی، بعضی از نسخ نجاشی هم این طوری است له کتاب فیہ قضایا امیرالمومنین، الان که در این جا چاپ شده له کتاب فی قضایا امیرالمومنین اما راجع به محمد ابن قیس بجلی چه چیزی گفته؟ له کتاب القضاء المعروف، کتاب القضاء، روشن شد؟ چون این جا خیلی اشتباه در بین اصحاب شده.

پرسش: یعنی می خواهید بفرمایید در آن کتاب علی یک قسمتیش هم قضایا بوده

آیت الله مددی: بله سه قسمت بوده، سنن، احکام، قضایا، نجاشی اسم می برد، السنن و الاحکام و القضاء، اسم دقیق کتاب این است.

آن چه که به امام باقر عرضه شده و امام تایید فرمودند همین قسمت قضایا است، این را اصحاب ما نقل کردند.

پرسش: این که شما می فرمایید مال قاسم ابن یحیی له کتاب فیہ آداب امیرالمومنین

آیت الله مددی: آن هم هست

پرسش: اما در اینجا ما فیه نداریم

آیت الله مددی: می دانم، در بعضی از نسخ نجاشی

پرسش: آخه کدام نسخه؟

آیت الله مددی: این نسخه چاپی که شما دارید فی قضایا است، نگاه بکنید در بعضی از نسخ فیه قضایا است، اصلا ما یک کتاب القضاء

داریم و یک کتاب فی قضایا امیرالمومنین و این چون قاص عمر ابن عبدالعزیز است، اهل سنت دارند، می شود هم مراجعه بکنید، کار

ندارد. این چون قاص عمر ابن عبدالعزیز است برای عمر ابن عبدالعزیز جمله ای از قضایای امیرالمومنین نقل کرده، به نقل از امام صادق

و باقر و من احتمال می دهم کتاب مال این هم نیست، جمع کردند، بازسازی کردند، چون نجاشی می گوید کتاب محمد ابن قیس مساوی

با آن کتاب است، مساوی با آن اسدی، بجلی را می گوید کتابش مساوی است.

پرسش: یساوی به چه معناست؟

آیت الله مددی: یعنی حجمش آن است، مثلا آن قطور است و این هم قطور است، به همان حجم است، این معلوم می شود کتاب در آن

زمان موجود بوده، یک کتابی به عنوان قصه هایی که برای عمر ابن عبدالعزیز می گفته در این کتاب مقداری هم از قضایا و احکامی است

که امیرالمومنین فرموده، ایشان از امام باقر و صادق نقل کرده، روشن شد؟

پرسش: بجلی خود کتاب است

آیت الله مددی: آهان، قضایا مال بجلی است

پرسش: این را به اهل بیت عرضه کردند؟

آیت الله مددی: این به امام باقر عرض شده، آن دو تای دیگه هم که نجاشی می گوید و لنا، اینها اصلا راوی هستند، کتاب ندارند.

پس محمد ابن قیس یکی است، من به خاطر این که مرحوم نجاشی، چون این یک دفعه مشهور شد که ما چهار تا محمد ابن قیس داریم، یکی اصلا عده‌ای از علما و فقها هستند که حدیث را رد می کنند چون محمد ابن قیس مشترک بین چهار نفر است که یکی ضعیف است که آن اخیری را گفت ضعیف، این لنا یعنی در روایات ما موجود است. روشن شد؟ این چون خیلی مهم بود.

پرسش: تشخیصش چطور می شود؟

آیت الله مددی: نداریم اصلا، از او نداریم که، تشخیص نمی خواهد، آنی که قضایا امیرالمومنین است محمد ابن قیس بجلی است. آن سنی است اصلا، ربطی به این آدم ندارد

پرسش: از کجا می دانیم؟ ممکن است آورده باشند

آیت الله مددی: محمد ابن قیس بجلی عن ابی جعفر معنا ندارد، عبدالرحمن ابن ابی نجار چه ربطی به او ندارد، آن سندش را نگاه بکنید اهل سنت،

پرسش: الان این روایت که می خواهید اشاره بفرمایید

آیت الله مددی: الان شما محمد ابن قیس اسدی را بیاورید، خود اهل سنت دارند، اهل سنت را نگاه بکنید اهل سنت دارند، اصلا کلمه قاص عمر ابن عبدالعزیز، در کتب رجالی اهل سنت است، این قصه می گفته یعنی می آمده ندیمش بوده، منادم بوده، چون خلفا این طور بوده افرادی را داشتند از بزرگان و اهل ادب و اهل شعر، برایشان شعر می خواندند، برایشان قصه می گفتند، بزرگان این جور بودند و چنین بودند، حتی بعضی از شاهزادگانی که بعد ولیعهد می شدند پیرمردی می آمد کسی بود آشنا بود برایش قضایا رستم و اسفندیار و تاریخ ایران و مثلا اشکانیان چچور بودند، فلان، اینها را می گفتند برای این که این برای اداره مملکت آشنا بشود.

یکی از حضار: در مسند احمد در سندی که نقل می کند می گوید حدثنی قیس حدثنی محمد ابن قیس قاص عمر ابن عبدالعزیز،

آیت الله مددی: این قاص کان خصیصا عمر ابن عبدالعزیز، این اصلا ربطی به ما ندارد.

آن وقت حالا تهذیب الکمال را بیاورید، آن وقت این کتاب را همین اسمی که نجاشی آورده، این در اهل سنت هم هست اما یکمی اختلاف دارد، نجاشی یکمی غلط نقل کرده، علی ای حال من چون نمی خواستم وارد این بحث بشوم لکن چون خیلی در دسر عجیبی است که حدود هزار سال پیدا شده، خیال کردند ما چهار تا محمد ابن قیس داریم از عبارت نجاشی و اگر روایت آمده محمد ابن قیس عن ابی جعفر، قضایا امیرالمومنین، این مشترک بین چهار نفر است.

پرسش: تهذیب ده مرتبه این را تکرار کرده

یکی از حضار: تهذیب الکمال یک مدخل دارد که به نام محمد ابن قیس مدنی، مدخل ۵۵ است

آیت الله مددی: نه یکی دو تا دارند، آن ها یکی ندارند، در رجالشان بیش از یکی دارند. حالا دیگه وارد آن بحث نشویم

یکی از حضار: قاص را عرض می کنم، این محمد ابن قیس مدنی ابوابراهم

آیت الله مددی: بله این اسدی بودن هم که مرحوم نجاشی نوشته آن هم تازه واضح نیست، حالا شما خودتان وارد این بحث بشوید و مراجعه بکنید من می خواستم اشاره بکنم، نمی خواستم بحث بکنم.

این را می خواستم بگویم، اصلا این محمد ابن قیس عن ابی جعفر یک نفر است، چهار نفر نیست، آن دو تا راوی اند، آن بحث رجالی است که نجاشی اضافه کرده، اصلا آنها کتاب ندارند. خوب دقت بکنید، عبارت نجاشی را می گویم بعضی وقتها من گاهی سه روز شرح عبارت، مدخل نجاشی محمد ابن قیس اسدی است، بعد هم که طریق نقل می کند مال محمد ابن قیس اسدی است، یک جمله معترضه می آورد و لنا محمد ابن قیس که صاحب کتاب قضایا است، باز یک معترضه دیگر در معترضه می آورد، دو تا رجال هم راوی داریم که الان از آنها روایت نداریم، ما الان نداریم، نجاشی از کتب رجال نقل کرده، بعد می گوید خبرنا، خوب دقت بکنید، این بر می گردد به صاحب عنوان، اشتباه نشود، خبرنا محمد ابن جعفر تمیمی، مودب، مودب یعنی اهل ادب و ادبیات، استاد صرف و نحو و اینها، این محمد ابن جعفر تمیمی مثلا در کتاب بغیة الوعاة سیوطی است، در کتب ادبی و رجال ادبیات اسمش آمده، محمد ابن جعفر تمیمی

پرسش: اینجا مودب ندارد

آیت الله مددی: چرا بعضی هایش دارد، بعضی جاها دارد.

یکی از حضار: مودب دارد، نجار دارد،

آیت الله مددی: ادیب دارد، عبارت نجاشی روشن شد؟

پس معنون محمد ابن قیس اسدی است، بقیه جمله معترضه است، بعد که طریق می آورد مال همان محمد ابن قیس اسدی است، روشن شد؟ بعد یک عنوان جدید راجع به محمد ابن قیس بجلی می زند که آنجا معترضه بود، آنجا جمله معترضه بود، بعد گفت صاحب کتاب القضايا المعروف، اینها متاسفانه عبارت نجاشی منشا ابهام شده، شیخ هم فقط محمد ابن قیس بجلی را آورده چون آن دو نفر اصلا بحث رجالی است، اصلا بحث فهرستی نیست، آن دو نفر کتاب ندارند، این چون خیلی منشا دردسر شده، هزار سال است بعد از نجاشی تا حالا، دیگه من مجبور شدم امروز وارد این بحث بشوم. حالا روایتش هم بخوانم، باز هم خود روایت یک نکته دارد.

یکی از حضار: شیخ هم دوباره نسخه النجاشی إلی محمد ابن قیس اسدی، گفتند که در حاشیه اش است این ممکن است اسدی باشد، می گویند نجاشی نسبت داده این محمد ابن قیسی را که ایشان فرموده این ممکن باشد محمد ابن قیس اسدی

آیت الله مددی: آن سنی است، آن قاص عمر ابن عبدالعزیز است، اصلا ربطی به ما ندارد، در طرق ما نیست، این در مسلم هست، بخاری هست، ربطی به ما ندارد اصلا، نجاشی چرا اسمش را برده؟ له کتابٌ فیه قضايا، ایشان در این کتاب چند تا قصه از قضايا امیرالمومنین از ابی جعفر، ممکن است ابی جعفر را ایشان درک کرده، عمر ابن عبدالعزیز ۱۰۱ وفاتش است خب. دقت می کنید؟ از ۹۹ تا ۱۰۱. عن ابی جعفر، قال قضی امیرالمومنین فی رجلٍ اوصی لآخر و الموصی له غائب فتوفی الموصی له قبل الموصی، قال الوصیة لوارث الذی اوصیه له، قال و من اوصی لاحد شاهدا کان أو غائباً فتوفی الموصی له قبل الموصی فالوصیة لوارثه الذی اوصی له إلا أن یرجع فی وصیته قبل موته، خیلی عجیب تکرار است، حالا غیر از سند که اشاره ای کردیم. حلش می دانید چیست؟ حلش این است که آن اولی مال کتاب قضايا امیرالمومنین است، این قال دوم مال امام باقر است چون کتاب را عرضه کرده، ندیدم کسی هم متنبه شده باشد، آن وقت آن کلام این است، امیرالمومنین فرض را جایی بوده که رجل غائب بوده موصی له، امام می خواهند بفهمیند فرق نمی کند، غائب

یا شاهدش فرق نمی کند، چون اینها این شبهه را پیش می آوردند که اگر در روایت یک قیدی آمد شاید این در حکم موثر است، امام می فرمایند این قید موثر نیست، غائب باشد یا شاهد باشد مهم این است که اگر موصی له قبل از موصی فوت کرد این مال وارثش است.

یکی از حضار: پس این هم یکی از آنهاست که به اهل بیت عرضه شده

آیت الله مددی: یعنی اولیش مال کتاب قضایا امیرالمومنین و دومیش کلام امام باقر است

و قال علیه السلام یعنی قال امام باقر. مرحوم محمد ابن قیس بجلی، ببینید فرقی با اولی، و من اوصی لأحد شاهدها کان أو غائباً، در آنجا دارد و الموصی له غائب، معلوم شد امام چه چیزی می خواهند بفرمایند؟ راست هم هست یعنی نکته غائب بودنش مهم نیست، شاهد هم باشد موصی له فوت بکند به ورثه اش می رسد، روشن شد؟ و إلا به حسب ظاهر تکرار است، من اول شبهه کردم که نکند صاحب وسائل غلط نقل کرده، دیگه به مصدر جامع الحادیت مراجعه کردیم و متحیر شدم، بعد به ذهنم رسید این نکته اش این است ان شا الله تعالی.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين